



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مطلق و مقید
موضوع جزئی: مقدمات حکمت - انصراف - اقسام انصراف و بررسی آنها
سال چهاردهم
تاریخ: ۳۰ آبان ۱۴۰۱
مصادف با: ۲۶ ربیع الثانی ۱۴۴۴
جلسه: ۳۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در انصراف بود. عرض کردیم حقیقت انصراف و منشأ آن عبارت است از اینکه لفظ مطلق از معنایی که برای آن وضع شده و در آن ظهور دارد به سوی معنای دیگری جهت بگیرد و منشأ آن نیز کثرت استعمال است و توضیح دادیم که منظور از کثرت استعمال این نیست که لفظ مطلق در معنای مقید کثیرا استعمال شود، اینکه مشکل ندارد زیرا لفظ مطلق می تواند در معنای مقید استعمال شود که فویش این استعمال مجاز می شود. پس منظور از کثرت استعمال این است که لفظ آن قدر در کلام متکلم به صورت مطلق ذکر شده ولی از آن اراده معنای مقید شده است که اگر جایی مقیدی برای آن ذکر نشود، (با اینکه این لفظ مطلق است و مقیدی برای آن ذکر نشده است) انصراف پیدا می کند به آن معنای مقید. وقتی می بینیم شارح همه جا که سخن از عتق رقبه به میان آورده و آن را تقیید کرده به قید مومنه، یکجایی که این لفظ به صورت مطلق بیاید و قیدی کنارش نیاید این را حمل بر مقید می کنیم و می گوئیم منظور از این مطلق همان مقید است، انصراف در اثر کثرت استعمال به این شکل پدید می آید و موجب از بین رفتن اطلاق می شود مانع تحقق اطلاق می شود. بنابراین ما می توانیم بگوئیم کثرت استعمال منشأ انصراف است.

مراتب انصراف

با توجه به اینکه انصراف اقسام یا مراتبی دارد باید ببینیم این مراتب و اقسام کدامند و آیا همه اینها مانع تحقق اطلاق هستند یا بعضی از آنها.

محقق خراسانی مراتب و اقسامی را برای انصراف بیان کرده اند که به حسب ظاهر سه قسم ولی در واقع پنج قسم است. اگر کلام ایشان دقیق مورد توجه قرار بگیرد ایشان به پنج مرتبه و قسم اشاره کرده است:

مرتبه اول: انصراف بدوی

انصراف بدوی یعنی اینکه در ابتدا وقتی انسان لفظی را می شنود بلافاصله یک فرد و مصداق بارزی از آن به ذهن خطور می کند مثلا ما وقتی لفظ «ماء» را می شنویم یک فرد بارزی از آن به ذهنمان نمی رسد ولی آن عربی که کنار دجله و فرات زندگی می کند و به واسطه ارتباط زیاد با آن نهر از آن، آب فرات و دجله به ذهنش می آید. این انصراف بدوی است و با اندکی تأمل از بین می رود، لفظ در آن مصداق خاص مستقر نمی شود؛ یا وقتی لفظ انسان را می شنویم نژاد سفید انسان به ذهن می رسد نه نژاد سرخ و زرد، این انصراف بدوی است. مقداری که تأمل شود معلوم می شود که لفظ به سوی مصداق یا صنف خاصی گرایش پیدا نمی کند.

هیچ اثری بر این قسم مترتب نیست و هیچ مانعی برای اطلاق ندارد، وجودش کالعدم است زیرا به محض اینکه انسان اندکی تأمل می‌کند این از بین می‌رود. این مرتبه قطعاً مانع تحقق اطلاق نیست.

مرتبه دوم: انصراف تیقنی

انصراف تیقنی از انصراف بدوی بالاتر است. یعنی همان قدر متیقن در مقام مخاطب که محقق خراسانی اشاره کردند. اگر مثلاً از یک لفظی که مطلق است ذهن انسان برود به سمت فرد یا صنف خاصی از آن یعنی معنای مقید، به این می‌گویند انصراف تیقنی یا به تعبیر دیگر انصرافی که مستند به قدر متیقن در مقام مخاطب است. مثلاً ادله تقلید مانند آیه انذار، آیه سؤال و برخی روایاتی که در این رابطه وارد شده، قدر متیقن از آن کسی است که طاهر المولد باشد و زنا زاده نباشد، با اینکه لفظ ظهور در این ندارد، مثل «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ^۱، «وَلْيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^۲؛ اینجا ظاهراً هر کسی می‌تواند منذر باشد اما یک قدر متیقنی دارد و لذا انصراف پیدا می‌کند به طاهر المولد.

محقق خراسانی می‌فرماید انصرافی که مستند به قدر متیقن در مقام مخاطب باشد، مانع تحقق اطلاق است و جلوی اطلاق را می‌گیرد ولی ما عرض کردیم که قدر متیقن در مقام مخاطب ربطی به اطلاق ندارد لذا این قسم و مرتبه از انصراف جلوی اطلاق را نمی‌گیرد.

مرتبه سوم: انصراف ظهوری

این قسم قوی تر از انصراف تیقنی است. انصراف ظهوری یعنی اینکه با اینکه لفظ مطلق است اما به دلالتی به مجرد اینکه انسان این لفظ را می‌شنود ظهور در همان معنای مقید پیدا می‌کند. مثلاً وقتی می‌گوییم انسان، این ظهور دارد در یک انسان متعارف که یک سر دارد و دو دست و دو پا؛ (بعضی از انسانها ناقص الخلقه یا خلقت غیر متعارف دارند. یا از نظر دست و پا تعدادشان بیشتر یا کمتر از انسان‌های متعارف است.) حال اگر کسی گفت «جئنی برجل» ظهور دارد در یک انسان متعارف؛ اینجا ظهور درست شده برای این لفظ مطلق در معنای مقید. این به جهت کثرت استعمال ممکن است اتفاق بیفتد، ولو مجاز است، این لفظ هنوز نقل پیدا نکرده به یک معنای دیگر هنوز به حد اشتراک نرسیده، لفظ رقبه معنایش حقیقتاً همان رقبه است اعم از مومنه و کافر اما کثرت استعمال لفظ مطلق و اراده مقید از آن، باعث می‌شود ما وقتی این لفظ را می‌شنویم خواه و ناخواه این لفظ ظهور پیدا می‌کند در رقبه مومنه؛ استعمال این لفظ در این مقام و اراده آن‌کانه مثل مجاز مشهور است، نه اینکه واقعاً مجاز باشد.

انصرافی که موجب شکل‌گیری یک ظهوری در لفظ مطلق نسبت به معنای مقید شود، مانع تحقق اطلاق است قطعاً و حتماً جلوی تحقق اطلاق را می‌گیرد، نمی‌گذارد ما لفظ مطلق را بر معنای مطلق حمل کنیم. باز هم تأکید می‌کنم که قرینه متصلی بخصوص الان وجود ندارد، قرینه منفصلی هم نیست، زیرا اگر قرینه متصل باشد این روشن است که ظهور در این معنا دارد، به واسطه آن قرینه دلالت بر آن معنای مقید می‌کند و دیگر به آن انصراف نمی‌گویند، پس اگر بگویید «اکرم العالم الا الفاسق» اینجا دیگر بحث انصراف نیست یا اگر به دلیل منفصل بگویید «لا تکرّم الفاسق» اینجا نیز می‌فهمیم منظور از «عالم» در «اکرم العالم»، عالم عادل است و عالم عادل به صورت جدی از مطلق عالم اراده شده است؛ ولی این معنایش این نیست که آن مطلق در معنای مطلق ظهور نداشته است؛ در جایی که قید منفصل آورده می‌شود کشف می‌کند از مراد جدی از مطلق؛ یعنی ظهور اطلاق آن را از بین نمی‌برد، اینجا نیز مسئله

^۱ سوره نحل، آیه ۴۳.

^۲ سوره توبه، آیه ۱۲۲.

مسئله انصراف است؛ انصراف ظهوری که می‌گوییم به دلیل کثرت استعمال لفظ در معنای مقید حاصل می‌شود، مربوط به جایی است که نه قرینه متصل داریم و نه قرینه منفصل چه اینکه اگر آن قرائن باشند و ما مطلق را حمل بر مقید کنیم دیگر مسئله مسئله انصراف نیست و به واسطه وجود همان قرینه ظهور در معنای مقید پیدا کرده است. انصراف یعنی بدون اینکه قیدی متصلا یا منفصلا باشد به پشتوانه‌ای که ممکن است در طول زمان شکل گرفته باشد. لفظ ممکن است یک ظهوری در معنای مقید پیدا کند.

پس تا اینجا فقط این قسم از انصراف مانع اطلاق است. اما اینکه شما می‌فرمایید این با قبلی چه تفاوتی دارد؟ تفاوت آن آشکار است. در جایی که بحث از قدر متیقن در مقام تخاطب است این مسبوق به یک قرینه است که بین گویندگان و شنوندگان وجود داشته و او به آن اتکا کرده است، اصلا بحث استعمال لفظ کثیرا در معنای مقید نیست، ما توضیح دادیم قدر متیقن در مقام تخاطب را، بنابراین هیچ ربطی به این مسئله ندارد.

سوال:

استاد: اصلا یک ساعت بعد بگویید. آن ظهور در مطلق پیدا می‌کند. اساسا ما در بحث از مقدمه سوم که مطرح شد گفتیم که چرا عدم ذکر القید از مقدمات حکمت نیست؟ گفتیم برای اینکه اگر قید متصل بیاید که وضع روشن است، اگر قید منفصل بیاید، این لطمه‌ای به ظهور در اطلاق نمی‌زند، آن لفظ اطلاقش محقق می‌شود، کاری که این دلیل منفصل می‌کند به حجیت ظهور اطلاق لطمه می‌زند و دلیل و شاهدش هم این است که همه مطلق را حمل بر مقید می‌کنند. اگر مطلق تحقق پیدا نکرده بود، اگر لفظ ظهور در اطلاق پیدا نکرده بود دیگر معنا نداشت که شما بگویید ما مطلق را حمل بر مقید می‌کنیم. پس دلیل منفصل ولو چند دقیقه بعد بیاید این لطمه‌ای به آن ظهور نمی‌زند و آن ظهور محقق می‌شود.

سوال:

استاد: اصلا آنجا بحث انصراف نیست. این دلیل که متضمن لفظ مطلق است یک وقت هیچ قرینه‌ای نمی‌آید که معنای اطلاق خودش فهمیده می‌شود، یک وقت، یک دلیل منفصل می‌آید که این کشف از اراده جدی متکلم از مطلق می‌کند، مراد استعمالی او را از بین نمی‌برد، او در همان اطلاق خودش ظهور دارد منتهی کشف می‌کند از مراد جدی متکلم. لذا انصراف اصطلاحی که ما اینجا بحث می‌کنیم؛ اصلا اینجا پیش نمی‌آید. در جایی که قید منفصل بیاید نهایتش این است که جلوی حجیت ظهور لفظ مطلق در معنای مطلق را می‌گیرد. ظهورش محقق شده و نمی‌تواند آن را از بین ببرد منتهی می‌گوید چون این اقوی است آن ظهور کنار می‌رود، یعنی دیگر حجیت ندارد در مقابل آن. پس اینجا اصلا مسئله انصراف مطرح نیست.

سوال:

استاد: اصلا انصراف ظهوری یعنی انصرافی که مستند به ظهور است و یک ظهور مستقر برای لفظ درست می‌کند. وقتی شما لفظ «رقبه» را می‌شنوی بعد از آن همه موارد، اینجا خود به خود بعد از شنیدن این لفظ ذهن به سوی آن صنف خاص می‌رود. انصراف جلوی ظهور اطلاق را می‌گیرد؛ بلکه ممکن است بگوییم مثل قرینه متصل است، همانطور که قرینه متصل نمی‌گذارد که ظهوری در اطلاق پدید بیاید، این هم نمی‌گذارد.

مرتب چهارم: اشتراک

فرض کنید لفظ «صعید» وضع شده برای مطلق وجه الارض، «صعید» از نظر لغت وضع شده برای زمین، هر چیزی که از زمین باشد لکن استعمال کثیرا فی خصوص التراب الخالص، خاک پاک و خالص که آمیختگی در آن نباشد. وقتی می‌گوید «فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا»^۱ یعنی بر یک خاک خالص. این لفظ «صعید» مشترک شده بین مطلق وجه الارض و برای تراب خالص. حال اگر متکلم بگوید «تیمم بالصعید» شما از آن مطلق وجه الارض را می‌فهمید یا تراب خالص را می‌فهمید؟ می‌گوید چون این لفظ کثیرا در تراب خالص استعمال شده است کأنه این لفظ دارای دو موضوع له شده. مثل «عین» که مشترک لفظی بین چندین معناست، «صعید» نیز مشترک لفظی بین مطلق وجه الارض و بین تراب خالص است. یعنی کثرت استعمال به نحوی است که موجب شکل‌گیری یک حقیقت ثانوی در عرض حقیقت اولی می‌شود. این نسبت به مرتبه سوم بالاتر است زیرا در مرتبه سوم کثرت استعمال موجب یک حقیقت ثانوی در عرض معنای حقیقی اول نشده است، فوقش یک شهرتی در این معنا به نحو مجاز پیدا کرده، یعنی دیگر قرینه نمی‌خواهد ولی اینجا به حدی می‌رسد که معنای اول وجود دارد و این معنا نیز کأنه وجود دارد. معنای اول مهجور و متروک نمی‌شود. پس گاهی کثرت استعمال موجب می‌شود برای لفظ مطلق یک حقیقت ثانوی ایجاد شود.

این نیز طبیعتا مانع تمسک به اطلاق است لکن از باب اینکه موجب اجمال لفظ می‌شود. انصراف به یک معنای خاص پیدا نمی‌کند، انصراف به آن معنای دارای قید پیدا نمی‌شود این مانع اطلاق است ولی از این باب که موجب از دست رفتن بودن متکلم در مقام بیان می‌شود، کأنه مجمل می‌شود.

مرتبه پنجم: نقل

این لفظ به قدری در آن معنای مقید استعمال می‌شود که اساسا معنای اول متروک می‌شود، معرض عنه می‌شود که از آن تعبیر به نقل می‌کنند. یعنی کأنه از این معنا نقل داده شده به معنای دیگر. فرق این با اشتراک در این است که در اشتراک معنای اول مهجور واقع نمی‌شود ولی در نقل معنای اول مهجور واقع می‌شود. این هم مانع تمسک به اطلاق است زیرا به کلی آن معنای مطلق مهجور شده و کنار رفته است.

پس در این پنج قسم و مرتبه یا از بین این پنج قسم و مرتبه دو مرتبه و قسم اول که گفتیم جلوی اطلاق را نمی‌گیرد. این دو قسم اخیر نیز درست است که مانع تمسک به اطلاق هستند ولی از این باب که اساسا یا مجمل می‌شوند یا معنای مطلق مهجور می‌شود. تنها قسم و مرتبه در این بحث که می‌تواند مانع اطلاق شود و برای مطلق ظهور در یک معنای مقید ایجاد کند قسم سوم است. باز هم تأکید می‌کنم که قسم سوم و چهارم مانع تمسک به اطلاق است ولی به آنها اصطلاحا انصراف نمی‌گویند. استعمال لفظ مشترک مانع اطلاق است ولی به آن انصراف نمی‌گویند؛ استعمال لفظی که نقل داده شده از یک معنایی به معنای دیگر، آن هم مانع اطلاق است ولی انصراف مصطلح قسم سوم است.

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ سوره نساء، آیه ۴۳.